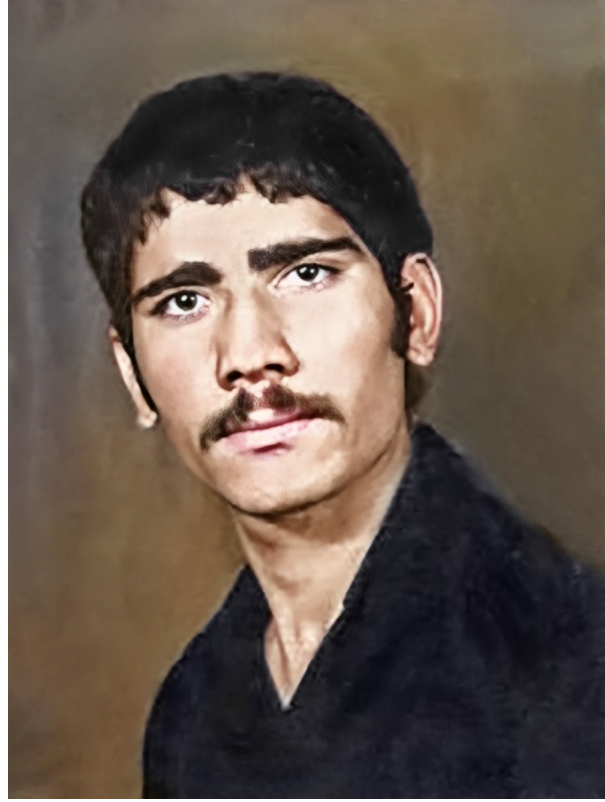


شہید محمد باقر ارجمند



ازتبا علی
سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

اسد	نام پدر
۱۳۳۸/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - گناوه	محل تولد
۱۳۵۹/۰۸/۰۳	تاریخ شهادت
خرمشهر	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سرباز دریایی ارتش	نوع عضویت
-	شغل
دیپلم	تحصیلات
گناوه	مدفن

زندگینامه

شهید محمدباقر ارجمند، در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی در روستای کره‌بند از توابع شهرستان بوشهر متولد شد. در ۴ سالگی پدرش را از دست داد و از آن پس، در دامن مادری شیرزن پرورش یافت؛ مادری که ایمان و مهربانی‌اش نه تنها بر سر بچه‌های خود سایه می‌افکند، بلکه کودکان زیادی را پرورش داد و تربیت کرد.

محمدباقر، سال‌های اول تا چهارم ابتدایی را در مدارس روستای کره‌بند گذراند و پس از آن، به خاطر مهاجرت خانواده، به گناوه عزیمت نمود و از پنجم تا دوم راهنمایی در این بندر به تحصیل پرداخت و از سال سوم راهنمایی به بعد را نیز در شیراز سپری کرد.

او، سال آخر دبیرستان بود که انقلاب اسلامی شروع شد و فعالیت شهید نیز متعاقب آن، آغاز گردید. محمدباقر، در این ایام، به تهران و قم می‌رفت و اطلاعات و اعلامیه‌های حضرت امام و پوسترها و کتاب‌های مذهبی را به گناوه می‌آورد و با یکی از دوستانش، که هم‌اکنون از جانبازان جنگ تحمیلی است، در بین مردم توزیع می‌کردند.

آنها مراسم و مجالس عزاداری و سخنرانی به پا می‌کردند و روز به روز فعالیتشان را بیشتر می‌کردند تا اینکه بالاخره انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پیروز شد.

او چند ماهی در کمیته انقلاب و سپاه پاسداران مشغول شد و بعد، به خدمت سربازی رفت و هنوز یک سال از خدمتش در نیروی دریایی بوشهر نگذشته بود که جنگ، ناخواسته شروع شد و وظیفه‌ای سنگین بر دوش او و هموطنانش نهاده شد.

محمدباقر، از همان اوایل جنگ، داوطلبانه به جبهه اعزام شد و ۱۱ روز در خرمشهر جنگید و در تاریخ ۳/۸/۵۹، درست یک شب قبل از اینکه خرمشهر به دست عراقیها بیفتد، به مقام رفیع شهادت نایل آمد.

خاطرات

شهید از زبان هم‌زمانش

چند روزی از شروع جنگ می‌گذشت. من به همراه تعداد زیادی از دوستان، از بوشهر عازم خرمشهر شدیم. در آغاز ورودمان به شهر، آنچه بیش از هر چیز توجه ما را به خود جلب کرد، صدای انفجار توپ و خمپاره و تیربار و آرپی‌جی بود که از هر سو به گوش می‌رسید.

مردم خرمشهر، بسیجیان و پاسداران را می‌دیدم که با عشق و ایثار، مشغول دفاع از شهر بودند. دیدن این صحنه‌ها بود که به ما دل و جرأت بخشید و روحیه‌ی ما دو چندان کرد. ما یک گروه ۹ نفری بودیم که زیر نظر شهید ارجمند فعالیت می‌کردیم و امکانات ما نیز بیشتر شبیه امکانات نیروهای چریکی بود؛ یک گروه ۹ نفری چریکی، با امکانات محدود شامل یک آرپی‌جی، تیربار و چند سلاح ژ ۳.

خرمشهر هنوز سقوط نکرده بود و گروه کوچک ما از چنان روحیه‌ای برخوردار شد که تک‌تک افراد گروه می‌گفتند: «حتی اگر تکه تکه هم شویم، دست از دفاع بر نخواهیم داشت!»

در یکی از ساختمان‌های دو طبقه‌ی خرمشهر مستقر شدیم. فاصله‌ی ما تا مسجد جامع، که محل اصلی درگیری بود، کمتر از ۲۰۰ متری بود.

عراقیها کم‌کم داشتند به ما نزدیک می‌شدند و ما هم با همان امکانات، در طبقه‌ی دوم ساختمان مستقر بودیم و از خودمان دفاع می‌کردیم. صدای تیر عراقیها لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شد و ما هم برای دفاع، خودمان را آماده‌تر می‌کردیم.

شور و شوق نبرد، هر لحظه در چهره‌ی بچه‌ها نمایان‌تر می‌شد. وقت نماز ظهر که شد، به نوبت نمازمان را خواندیم و از پنجره‌ی ساختمان به سمت عراقیها تیراندازی کردیم.

تا ساعت ۱:۳۰ دقیقه‌ی شب نیز صدای عراقیها به گوش می‌رسید و آنها حلقه‌ی محاصره را هر لحظه تنگ‌تر می‌کردند.

دقایقی بعد، دو نفر از نیروهای ما تیر خوردند و من به «ارجمند» اسرار کردم که من و یکی از سربازان، تیراندازی می‌کنیم، شما از زیر آتشی که ما ایجاد می‌کنیم، رد شوید و از منطقه‌ی خطر دور شوید، اما او قبول نکرد.

احساس می‌کردم که باید هر چه زودتر محل را ترک کنیم، ولی روحیه‌ی بچه‌ها و شور و شوق مردم را که می‌دیدم، تصمیمم عوض می‌شد و به خودم می‌گفتم: «نه! باید بایستیم و مقاومت کنیم!»

هیچ چاره‌ای نبود. به بچه‌ها اعلام کردم: «عقب‌نشین کنید!» اما آنها باز هم قبول نکردند. من، مجدداً به «ارجمند» اسرار کردم که من و یک سرباز می‌مانیم و تیراندازی می‌کنیم، شما از زیر آتش ما رد شوید، اما او باز هم قبول نکرد. گفتم: «پس، من و تو آتش می‌کنیم تا پنج نفر از سربازان از کوچه عبور کنند!»

«ارجمند» تیراندازی کرد تا من از کوچه عبور کنم. هنوز از کوچه فاصله‌ی زیادی نگرفته بودم که یک مرتبه صدای انفجار بمب از ساختمان به گوشم رسید.

من و پنج سرباز از معرکه خارج شدیم اما نمی توانستم جلوی ریختن اشکم را بگیرم. اشک از چشمانم سرازیر می شد و همچنان حسرت آن همه ایثار و عشق را که در وجود او فواره می زد، می خوردم.

به مقر خودمان برگشتیم. فردای آن روز، تعدادی از کماندوها و تکاورران، جسد شهید ارجمند را به عقب منتقل کردند و از منطقه خارج کردند.

فردای آن روز، خرمشهر به دست عراقیها افتاد و پیکر شهید ارجمند نیز در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۹ تشییع گردید.



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر